**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه نهم\_15 مهر 1399**

**[ادامۀ تبیین نظر مختار در حکومت]**

در جلسة گذشته تبیینی که به نظر خود ما از حکومت می رسید، عرض کردیم اما هنوز بحث نیمه کاره است. ما گفتیم حکومت نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر است، نظر تبیین و تفسیر قصدا او قهرا، لفظا کان الحاکم ام لبیا. حالا حکومت قهریه تمام شد و تقسیم شد به محضه و ایجادیه.

اما حکومت قصدیه. در حکومت قصدیه مقنن خود به دنبال این است که دلیل دیگر را تبیین یا تفسیر کند، توسیع یا تحدید یا تضییق کند، حکومت قصدیه در تحدید معنا شد. عرض کردم بالمآل در تحدید هم نوعی ضیق مشاهده بشود اما بسیار تفاوت است بین لسان لا ربا بین الوالد و الولد با لا صلاة الا بفاتحة الکتاب.

مراد ما از تحدید بیان جزئیت، شرطیت، مانعیت به لسان حکومت.

**[حکومت قصدیه بالتوسیع]**

اما قصدیۀ دال بر توسیع، این را تبعا لمنتقی الاصول بر دو قسم تقسیم می کنند، بعد از این که ان قهریه ایجادیه را از کلام ایشان مستقلا بحث کردیم، گاهی دلیل حاکم نظر می کند به دلیل محکوم و وقتی می بیند یک موضوع خارجی در دلیل محکوم اخذ شده، امری اعتباری را جعل می کند به عنوان فردی از همان موضوع اعتباری که همان حکم موضوع، که همان موضوع خارجی هر حکمی دارد برای این امر اعتباری هم باشد. دلیل محکوم موضوع خارجی دارد و حکمی بر ان مترتب است. دلیل حاکم یک امر اعتباری را فردی از ان موضوع خارجی قرار می دهد و لسان این است که همان حکمی که برای آن موضوع خارجی بود، برای این امر اعتباری هم هست.

یادتان باشد مثال زدم بگوید برگۀ تابعیت ایرانی داشتن این به معنای ایرانی بودن است. پس همۀ احکام ایرانی بر این اقا مترتب است.

دوم امر اعتباری را فردی از موضوع خارجی قرار میدهد منتهی نه به این لسان که همان حکم در اینجا هم بیایید، بلکه حکم مماثل با ان موضوع خارجی در این موضوع هم بیاید. یک دلیل داریم حکمی برش رفته است، یک دلیل داریم می گوید این هم مثل همان است. منتهی مثل ان است یعنی حکمی مماثل با ان را دارد نه این که عینا همان را داشته باشد.

**[حکومت قصدیه بالتضییق]**

اما تضییق. تقاضا من این است که فعلا از بحث بیرون بیاییم و من یک مقدمه ایی را عرض کنم و بعد برگردیم به بحث حکومت تضییقیه.

**[اقسام شش گانه نهی در لسان شارع]**

هر جا در لسان شارع مقنن ما کلمۀ "لا" ناهیه یا "ما" نافیه آمده است یا "لا" و "ما" نیامده است معنای این دو آمده است، 6 قسم تقسیم می شود:

1. بگوید لا وجوب لکذا، لا حرمة لکذا. اصلا خود حکم یعنی وجوب حرمت را بردارد مستقیم. ناظر به هیچ دلیل دیگری هم نباشد.

پس قسم اول "لا" اولا نفی خود حکم بکند و هیچ کاری هم با دلیلی دیگری نداریم. دعا عند رؤیت الهلال. لا وجوب للدعاء عند رؤیة الهلال.

این مورد را ما کاری باهاش نداریم جایی را کار داریم که بحث نظارت باشد.

1. بگوید لا وجوب للقنوة فی الصلاة. نفی حکم می کند. لا حرمة لدعاء باللغة الفارسی فی الصلاة. اینها ناظر به نماز است مستقل نیست. این نفی حکم منتهی نفی یک حکم در یک جزء یا در یک شرط یا یک مانع. فرقش با ان تحدید چیست؟ تحدید نفی حکم نمی کرد، نفی موضوع می کرد. منتها ناظر به ادلۀ دیگر.

باید دید این قسم ملحق به حکومت است یا تخصیص.

1. لا نافیه بیاید ولی معنایش لا یجوز باشد. یعنی عملا لا نافیه با لا ناهیه عملا فرقی نکند. کقوله تعالی فَلا رَفَثَ‏ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ . یعنی لا یجوز الرفث و لا فسوق و لا جدال بعضی ها لا ضرر را از این قسم گرفته اند.
2. مبالغه: لا صلاة لجار المسجدة الا بالمسجد.

این هم بحثش جداست.

1. لا تبیین یا بگو تحدید؛ که این حکومت بود.
2. لا تضییق؛ این ها همه را گفیتم تا برسیم به این 6. از بین این 6 لا، این لائی که از درونش تضییق بیرون می آید به چهار نحوه تصور دارد.

کلمۀ موضوع از این جا به بعد که من می گویم، دقیق نمی گویم ما یقابل المتعلق را عرض کنم، موضوع به اصطلاح قدماء یعنی ما وضع علیه الحکم، که گاهی هم به متعلق الحکم موضوع گفته می شود. او را گذاشتم برای وقتی رسیدم به فرمایش حضرت سیستانی ان جا بازش کنم. این جا به معنای عام بگیرید فعلا.

[اما چهار قسم لا تضییق:]

* 1. حکومت تضییقیه نفی می کند آثار تعبدیه یک امر واقعی را. نفی می کند با این "لا" اثار تعبدیه یک امر واقعی را. می گوید لا شک لکثیر الشک. ببیند کثیر الشک یک امر واقعی است. اگر با غیر کثیر الشک فرقی نداشت همان اثار تعبدیه ایی که برای شاک معمولی بود برای کثیر الشک هم بود. ولی این می گوید نه ان اثار تعبدیه ایی که برای مطلق شاک بد من برای کثیر الشک نمی اورم. دائره ان اثار تعبدییه شاک را منحصر و ضیق می کنم به غیر کثیر الشک.
  2. منفی در این لا تضییقی عموم افرادی باشد. بلسان نفی موضوع مثل قبلی که بلسان نفی موضوع بود. این جا هم به لسان نفی موضوع نفی می کند عموم افرادی را از حکم ان موضوع. لاربا بین الوالد و الولد، لا ربا بین الوالد و الولد، ربا یک امر واقعی نیست موضوع حکم است، بگو متعلق، بگو موضوع، عرض کردم من اینجا زیاد فرق نمی گذارم. حکمی دارد به نام حرمت، این ربای بین الوالد و الولد را می خواهم بگویم حرام نیست، آن حرمت ربا عموم افرادی ندارد، لا ربا بین الوالد و الولد.
  3. منفی عموم احوالی حکم در یک موضوع است مثلا وضو بگیر چه برای تو حرجی باشد چه ضرری باشد، وضو باید بگیری. حالا ضرر یا ما جعل علیکم فی الدین من حرج، نفی عموم احوالی می کند در ان حکم به لسان نفی خود ضرر، خود حرج. منتهی منفی چیست؟ منفی عموم احوالی است. به عبارت دیگر حالاتی که ممکن است مترتب شود گاهی حرج است گاهس ضرر است و گاهی هیچ کدام نیست این که بگوید ان دو حالت در حکم من مرفوع و برداشته شده است.
  4. منفی منفی نفی فعلیت در احکام واقعیه است. نفی گریبانگیری احکام واقعیه است، مثل حدیث رفع. حدیث رفع، لا و ما ندارد ولی معنای" لا "و "ما" دار. آنچه "رُفِعَ" آنچه "لا"، چه چیزی است؟ "ما لا یعلمون" است. درست است گفته "ما لا یعلمون" ولی منفی واقعی فعلیت احکام واقعیه است در حق جاهل.

پس تارةً منفی واقعی آثار تعبدی است، تارةً منفی واقعی عموم افرادی است، تارةً منفی واقعی هموم احوالی است، تارةً منفی واقعی فعلیت احکام واقعیه است، منتهی همۀ این ها لسانش لسانی است که بعدا اسمش را خواهیم گذاشت اعتبارٌ ادبی. نمی آید صراحتا بگوید کثیر الشک به شکش اعتنایی نکند. ربا بین والد و ولد اشکالی ندارد، وضوء ضرری واجب نیست. جاهل واجب بر او فعلیت ندارد. هیچ کدام از انی ها را به صراحت نمی گوید همه را با لسانی اعتباری ادبی با استفاده از محسنات ادبیه بیان می کند روی ان نکته هایی که مقنن در نظر دارد.

این جایگاه لا تضییقیه.

این تمام شد.

[نتیجۀ تقسیمات ما از حکومت]

یک بحثی را از شیخ انصاری قدس الله نفسه الزکیه و بعد هم مرتب مورد بحث قرار گرفت و نقد کردند یک عده ایی. شیخ فرمود حاکم و محکوم به گونه ایی هستند که لولا المحکوم حاکم لغو است.

اشکال کردند اقای شیخ امارات بر اصول حکومت دارند، لولا الاصول امارت لغو نیست. شک سببی و مسببی دو اصل دارد اصل سببی بر اصل مسببی حکومت دارد و لی اصل مسببی این طور نیست که اگر نبود اصل سببی بی معنا باشد. پس چرا می گویید متفرع هستند پس چرا می گویید لغو است وجود حاکم بدون محکوم.

ما با این تقسیم بندی می خواهیم عرض کنیم اولا اگر حکومت قصدیه است حال چه توسیع، چه تحدید و چه تضییق، وجود حاکم بدون محکوم لغو است . معنا ندارد توسعه ایی بدهید چیزی را که هنوز نیست، تضییق کنید برای چیزی که هنوز نیست جز مانع و شرط معلوم کنید برای چیزی که هنوز نیست.

ثانیا در حکومت قهریه ایجادیه، اگر یجوز بیع المملوک را شارع گفته است و حال می گوید من حاز ملک خب ان نظارت قهریه و ایجادیه هست اما اگر شارع مستقل بگوید یجوز بیع المملوک و مستقل هم بگوید من حاز ملک. ربطی به هم ندارند دو جمله هستند. در عین ان که دو جمله هستند، نظارت قهریه بود ولی دو جمله بودند، دو جمله مستقل هستند، پس لغویت اینجا معنا ندارد، ممکن است من حاز ملک ولی در عین حال ما یجوز بیع المملوک در عالم نداشته باشیم. خب نداشته باشیم ولی من حاز ملک، آثار دیگر ملکیت برش بار می شود. بله اگر ملکیت هیچ هیچ اثری نداشت، من حاز ملک لغو بود. ولی خصوص بیع یجوز بیع المملوک لزومی نیست وجود داشته باشد.

ثالثا در حکومت قهریۀ محضه مثل همان سببی و مسببی و امارات و اصول اصلا لغویت نیست؛ چنانکه مثل مرحوم اخوند و دیگران بیان کردند و ما هم الان توضیح دادیم . پس اگر لغویتی هست، در حکومت قصدیه است، در هر سه قسمش.

حالا کجا تقدم محکوم علی الحاکم شرط است در همان حکومت قصدیه و الا در حکومت قهریه تقدم المحکوم علی الحاکم معتبر نیست.

[تقسیمات سه گانه حکومت از نظر استاد]

تا اینجا ما خودمان را می خواستیم با اصطلاحات شیخ جلو ببریم اگر چه خودمان هم در این بین بعضی از اصطلاحات را جعل کردیم و گمان ما هم این است که منظور شیخ همین است که ما عرض کردیم، منتها با این بسط در رسائل و مطارح نیامده است؛ ولی اگر بخواهیم یک تقسیم مختصر جامع خود ما از حکومت ارائه بدهیم عرض می کنیم حکومت بر سه قسم است:

1. حکومت شارحه، تفسیر که سه قسم بود، توسعه، تضیییق وتحدید اما باللفظ و اما لبیاً.
2. حکومت مانعه یعنی می گوید تا من هستم نوبت به تو نمی رسد نمی خواهد بگوید تو برای همیشه برو التماس دعا. ان می شود ناسخ، اگر آمد گفت من آمدم تو برو این که نسخ است، حکومت نیست. نه می گویم من هستم تو نباش، من رفتم تو بیا مانعی ندارد. مانع آمدن تو با خودم هستم. حکومت امارت بر اصول. حکومت اصل سببی بر اصل مسببی.

معمولا هر جا در مکاسب بحث اصل سببی و مسببی مطرح می شود شیخ تعبیر می کند به حکومت، آنجا برخی از اقایان اشکال می کنند که آقا اینجا شرح و تفسیری نیست که ازش به حکومت نام ببریم. خب انجا یک توضیحاتی داریم ما فقط اقناعی ولی جواب اصلی همین است که کی گفته حکومت فقط شارحه است ما حکومت مانعه داریم که کارش منع است.

1. حکومت موجده مثل همان حکومت من حاز ملک، نسبت به یجوز بیع المملوک.

پس الحکومة علی ثلاثة اقسام، شارحةٌ، مانعةٌ؛ موجدة. این که دلیل الف حکومت دارد بر باء تارة با این حکومتش دلیل باء را شرح می دهد اما بالتوسیع اما بالتحدید و اما بالتضییق.

و تارة دلیل الف که حاکم است بر دلیل باء حکومتش به معنای مانع بودن است یعنی تا امر الف است نوبت به باء نمی رسد. این هم دوم.

سوم گاهی معنای حکومت الف بر حکومت باء ایجاد است. حالا در حکومت شارحه تقدم المشروح علی الشارح لازم است و الشارح یکون لغوا بدون وجود المشروح اما لازم نیست که حتما "اعنی" و "ای" ظاهرا در جمله باشد حقیقت جمله شرح باشد حالا چه "اعنی" و "ای" باشد و چه نباشد حتی گفتیم ما شارح لبی هم داریم که آن بحثش مستقل است.

در حکومت مانعه تقدم محکوم علی الحاکم معتبر نیست. **و الحاکم لا یکون لغوا بدون المحکوم**. اصول را ممکن است شارع جعل کند مستقلا بدون انی که محکوم باشد. در حکومت موجوده تقدم المحکوم علی الحاکم معتبر نیست. چون شرح و تفسیر به ان معنا نیست.

اشکال کار از اول کار که شروع کردیم به بحث ها این است که اقایان می خواهند در معنای حکومت همواره شرح و تفسیر را بگیرند و شرح و تفسیر را هم قصدی بگیرند و حال شما یا می توانید بگویید شرح و تقصیر قصدی است و قهری، آن گونه که سید یزدی رفت. یا بگویید کی گفت حکومت همواره حکومت همواره شرح و تفسیر است؟ حکومت شارحه حکومت مانعه، حکومت موجده[داریم.] این تا این جا کافی است.

در تقریرات جناب آقای سیستانی از صفحۀ 23 ؛ البحث الثانی، موارد الجمع العرفی را مطالعه کنید و مقایسه کنید با مصباح الاصول، با المغنی، با بحوث، کفایه و کتاب های دیگر.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین